

بررسی کتاب

نظریه پردازی در علوم سیاسی؛ رویکردی انعکاسی*

مقدمه

کتاب «روش و نظریه در علوم سیاسی» تألیف چندتن از استادان برجسته و مبرز رشته علوم سیاسی در دانشگاه‌های مختلف بریتانیاست که توسط دیوید مارش^۱ و جری استوکر^۲ دو تن از استادان دانشگاه استراچ کلاید^۳، ویرایش شده است.

برگردان فارسی کتاب نیز به همت پژوهشکده مطالعات راهبردی و با ترجمه شیوای دکتر امیر محمد حاجی یوسفی در سال ۱۳۷۸ به زیور طبع آراسته شد تا دانشجویان و پژوهشگران علوم سیاسی را با نظریه‌های اساسی^۴ در این رشته آشنا نماید. در واقع بیشتر آثاری که مربوط به رشته علوم سیاسی است و اکثر درس‌هایی که در حال حاضر در این رشته در ایران تدریس می‌شوند، به محتوای علوم سیاسی می‌پردازند و نه چیستی و چگونگی انجام آن. بنابراین کتاب روش و نظریه در علوم سیاسی می‌تواند تا اندازه‌ای این کمبود را پر نماید و از این نظر اثری منحصر به فرد در کشور ما به شمار می‌رود.

مسئله بنیادینی که کتاب به دنبال طرح و پردازش آن به گونه‌ای منظم و آکادمیک است، نحوه نظریه‌پردازی در علوم سیاسی است. بر این اساس، پرسش راهنمای نویسندگان کتاب این است که آیا در عرصه سیاست واقعیت‌ها خود گویا هستند و یا اینکه ما در مجموع به نظریه و نظریه‌پردازی در علوم سیاسی نیاز داریم؟ و اگر این نیاز احساس می‌شود، نظریه‌پردازی در این علم چگونه صورت می‌گیرد؟

در پاسخ به پرسش اول مفروضه مهم کتاب بیانگر آن است که نظریه‌پردازی یکی از ابزارهای کارآمد و ضروری علوم انسانی و به ویژه علوم سیاسی است و هیچ پژوهشگری را از آن گریزی نیست. در واقع هر دانش‌پژوه علوم سیاسی با یک چارچوب مفهومی خاص و برخی روش‌های آزمون‌پذیر به بررسی موضوع مورد مطالعه در این رشته می‌پردازد و بازنمایی صرف واقعیت‌ها به خودی خود مولد هیچ علمی نیست. در عین حال متن اصلی کتاب در حقیقت پاسخ به پرسش دوم

1. David Marsh

2. Gerry Stoker

3. Strath Clyde

4. Constitutive Theories

یعنی چگونگی انجام نظریه‌پردازی در علم سیاست است که با سوبه‌ای معرفت‌شناسانه متضمن شکافتن پوسته نظریه‌پردازی، راهیابی به درون آن و تبیین نحوه انجام فعل و انفعالاتی است که حاصل آنها نظریه و در نهایت علم سیاست است. به عبارت دیگر در این مقام خود نظریه و نظریه‌پردازی نیز مورد نظریه‌پردازی قرار می‌گیرد. این گونه تئوری را تئوری اساسی و چنین رویکردی به علوم سیاست را رویکرد انعکاسی^۱ می‌نامند.

بنابراین کتاب در پی آن است که ارزیابی و مروری منظم از مسایل تئوریک و روش‌شناختی رشته مطالعاتی علم سیاست ارائه نماید و برای این منظور در یک مقدمه، سه بخش و یک نتیجه‌گیری سازماندهی شده است.

جری استوکر در مقدمه، به تبیین برداشت مؤلفین کتاب از مفهوم علوم سیاسی و تشریح کارکردهای «نظریه» پرداخته است. به بیان وی مقصود از «علوم سیاسی» نشان دادن این مسأله است که نوعی سنت آکادمیک مطالعه سیاست وجود دارد. رشته‌ای که از طریق گفتار و نوشتار از معلم به متعلم منتقل می‌شود.

بنابراین در دیدگاه کتاب، علم عبارت است از تولید سازماندهی شده دانشی که از پیروان خود تقاضای برخی نظم‌های روشنفکرانه به ویژه انسجام منطقی و ارائه مدارک کافی را دارد. سیاست نیز یک فعالیت بسیار گسترده است که در همه عرصه‌هایی که انسان‌ها در تولید و بازتولید حیاتشان دخالت دارند رخ می‌دهد و می‌تواند شامل منازعه یا همکاری باشد. بنابراین علوم سیاسی یک رشته دانشگاهی است که می‌خواهد به نحوی سیستماتیک تصمیم‌گیری دسته‌جمعی و ارزشها و دیدگاه‌هایی را که در آن قرار دارند، توصیف کرده تحقیق کند و توضیح دهد و این همان هدف بنیادین نظریه است. نظریه مترصد آن است که تا حدی واقعیت را توضیح داده، بفهمد و تفسیر کند زیرا واقعیت‌ها خود سخن نمی‌گویند و مشاهدات صرف علمی را صورت‌بندی نمی‌کنند. در این جهت نظریه دارای چهار کارکرد است. اولاً برخی جنبه‌های جهان را نزدیک‌نمایی می‌کند و در مورد اینکه چه چیزی باید جستجو شود، راهنمایی می‌کند (گرایش‌گری)، ثانیاً به عنوان یک نظام فهرست‌سازی عمل می‌کند. یعنی چارچوبی که در آن می‌توان مشاهدات از واقعیت‌ها را جای داد. (چارچوب مندی)، ثالثاً تجربه را فشرده و منظم کرده و به ما اجازه می‌دهد تا دریافتی منسجم از اجزای متعدد اطلاعات داشته باشیم (انسجام بخشی) و بالاخره باعث تسهیل مناظره، تبادل اطلاعات و فرآیند یادگیری در علوم سیاسی می‌شود.

بخش اول کتاب نیز در شش فصل مجزا به بررسی رهیافت‌های موجود در علوم سیاسی یعنی

نظریه هنجاری، رهیافت نهادی، تحلیل رفتاری، نظریه انتخاب عقلایی، دیدگاه فمینیستی و نظریه گفت‌وگومان می‌پردازد. این رهیافت‌ها در مورد موضوع محوری مطالعه، شیوه‌ای که از آن طریق شواهد و مدارک به دست می‌آیند و ماهیت کارشناسی که باید انجام شود پاسخگو هستند و به آرایه مفروضات متعددی درباره ماهیت و پویایی سیاست می‌پردازند. در هر فصل نویسنده ابتدا به مواضع عمده، ویژگی‌ها و مفروضات محوری هر رهیافت پرداخته و سپس انتقادات اصلی از آن رهیافت را به تفصیل و بالاسان منتقدین شرح می‌دهد و در نهایت تا حد ممکن تحولات صورت گرفته در آن رهیافت را در پرتو انتقادات وارده بررسی می‌کند.

در فصل اول داریل گلیسر^۱ استاد دانشگاه استراچ کلاید به بررسی نظریه هنجاری می‌پردازد. نظریه سیاسی هنجاری شامل کشف یا کاربرد اندیشه‌های اخلاقی در عرصه روابط سیاسی است. بر اساس این تعریف، نظریه مذکور می‌تواند به طور گسترده‌تری کلیه نظریه‌پردازی‌های سیاسی را که به جای «چیزی که هست» با «چیزی که باید باشد» سروکار دارند، شامل شود. این ویژگی در هر یک از سه رهیافت کلی مسلط در نظریه سیاسی هنجاری در دهه ۱۹۷۰ یعنی فایده‌گرایی^۲، لیبرالیسم مبتنی بر وظیفه اخلاقی^۳ و اجتماع‌گرایی^۴ قابل مشاهده است.

فایده‌گرایی مدعی است که انگیزش انسان‌ها آرزوی دستیابی به شادمانی و نبود ناراحتی است و بنابراین تصمیمات درست سیاسی به لحاظ اخلاقی آنهایی هستند که خواهان بیشترین شادمانی برای بیشترین تعداد مردم در جامعه باشند.

لیبرالیسم مبتنی بر وظیفه اخلاقی به طور مشخص در مخالفت با اخلاق غایت‌گرایانه^۵ مورد تأکید فایده‌گرایی رشد کرد. لیبرال‌های وظیفه‌شناس یا کانتی^۶ معتقد بودند که اخلاق غایت‌گرایانه اولاً کل‌گرایانه و متضمن تقدم جامعه بر فرد است و ثانیاً برای اهداف، در مقابل وسایل حصول به آنها، برتری قائل می‌شود. برای کانت افراد خود هدف بودند نه وسیله و بدین شکل آنان خدشه‌ناپذیر در نظر گرفته می‌شدند. اما اجتماع‌گرایان بحث خود را با انتقاد از مفهوم لیبرالی فرد شروع می‌کنند. به نظر آنان خود فردی شده لیبرالیسم فقط در جایی مسلط است که پیوندهای اجتماعی از بین رفته‌اند و افراد خود را منزوی، سرگردان و بدون هدف می‌یابند. اجتماع‌گرایان به گونه‌ای هنجاری چنین فردگرایی را غیرمطلوب می‌دانند و ترجیح می‌دهند از فرد بر ساخته وضعیت^۷ صحبت نمایند. نظریه هنجاری عمدتاً از سوی پوزیتیویست‌های منطقی و نسبی‌گرایان

1. Daryl Glaser

2. Utilitarianism

3. Deontological

4. Communitarianism

5. Theological Ethics

6. Kantian Liberal

7. Situated Self

اخلاقی و جبرگرایان مورد انتقاد قرار گرفته است. اما به نظر داریل گلیسر نظریه هنجاری برخلاف ادعاهای منتقدانش می‌تواند به ارائه روشی دقیق و آگاهانه برای طرح انتخاب انسانها در حوزه‌هایی از زندگی که می‌توانند به کاربرد کارگزاری آزادانه اخلاقی بپردازند، مبادرت ورزد.

در فصل دوم، آرای دلبیو. رودس^۱ استاد دانشگاه نیوکاسل^۲، به تجزیه و تحلیل رهیافت نهادی همت گماشته است. اولین بخش این فصل به تعریف مطالعه نهادها می‌پردازد و میان رهیافت نهادی به عنوان یک موضوع مطالعه، به عنوان یک روش و به عنوان یک نظریه تمایز قائل می‌شود. بخش دوم به توصیف و ارزیابی انتقادات عمده از این رهیافت می‌پردازد. این رهیافت‌های انتقادی عبارتند از مطالعات حقوق اساسی^۳، اداره عمومی^۴ و نهادگرایی جدید^۵. در پایان نیز محدودیت‌های این رهیافت و سودمندی آن را در حال حاضر مورد ارزیابی قرار می‌دهد.

در مورد موضوع مطالعه اگر موضوعی باشد که دانشمندان علوم سیاسی بتوانند ادعا کنند که موضوع مطالعه انحصاری آنان است، این موضوع همان ساختار سیاسی رسمی - قانونی است. به لحاظ روش نیز روش نهادی سنتی یا کلاسیک دارای سه ویژگی توصیفی - استقرایی، رسمی - قانونی و تاریخی - مقایسه‌ای است. در مقام تئوریک نیز رهیافت نهادی به ارائه گزاره‌هایی در مورد علل و نتایج نهادهای سیاسی می‌پردازد و به ارزش‌های سیاسی لیبرال دموکراسی معتقد است. در عین حال ناتوانی در تبیین خط مشی سیاسی، فقر تئوریک، افراط در رسمی‌گرایی و تاکید بر روش‌های اثبات‌گرا، از مهم‌ترین انتقادات به این رهیافت بودند. با این وجود، رهیافت نهادی همچنان یکی از ستون‌های اساسی رشته سیاست است. این رهیافت بر قواعد، رویه‌ها و سازمان‌های رسمی حکومت تمرکز کرده، از تکنیک‌های تاریخ‌دانان و حقوق‌دانان استفاده می‌کند و در پی ایضاح رابطه میان ساختار و دموکراسی است.

فصل سوم به بررسی دیوید ساندرز^۶ از تحلیل رفتاری اختصاص دارد. این فصل به چهار بخش تقسیم شده است. اولین بخش به طور خلاصه خاستگاه‌های رفتارگرایی و ادعاهای تحلیلی عمده آنرا بیان می‌کند. بخش دوم انتقادهای عمده نسبت به رهیافت رفتاری را مرور می‌کند. سومین بخش به توصیف یک مطالعه عمده یعنی تحلیل تدریبات‌گر^۷ از خشونت سیاسی می‌پردازد و برخی ویژگی‌های مثبت تحلیل رفتاری را نشان می‌دهد و بالاخره بخش چهارم نگاهی به تاثیر رفتارگرایی بر پژوهش‌های معاصر سیاسی دارد. رهیافت رفتاری در تحلیل اجتماعی و سیاسی بر

1. R.A.W.Rhodes

2. Newcastle

3. Constitutional Studies

4. Public Administration

5. Neoinstitutionalism

6. David Sanders

7. Ted Robert Gur

یک سؤال ساده متمرکز است: چرا مردم به شکلی رفتار می‌کنند که رفتار می‌کنند؟ چیزی که رفتارگرایان را از دیگر اندیشمندان اجتماعی متمایز می‌سازد عبارت است از اصرار آنان بر دو نکته اول) تحلیل باید بر رفتار مشاهده شدنی چه در سطح فردی یا اجتماعی تمرکز کند و دوم) اینکه هرگونه توضیح این رفتار باید آزمون پذیری تجربی داشته باشد.

رفتارگرایان به تحلیل دلایل اساسی شکل غالب مشارکت سیاسی در کشورهای دموکراتیک یعنی رأی دادن پرداخته‌اند. آنان هم‌چنین ریشه‌ها و خاستگاه‌های مشارکت در دیگر شکل‌های غیرمتعارف‌تر فعالیت سیاسی مانند تظاهرات، اعتصابات و حتی شورش‌ها را مورد بررسی قرار داده‌اند. انتقاد عمده از رهیافت رفتاری در حقیقت اعتراضی نسبت به این ادعای پوزیتیویستی بوده است که گزاره‌هایی که نه قابل تعریف‌اند و نه تجربی، بی‌معنا هستند.

در فصل چهارم هوگ وارد^۱ استاد دپارتمان حکومت در دانشگاه اسکس^۲ به شرح و بسط نظریه انتخاب عقلایی پرداخته است. وی در نخستین بخش این فصل به تفصیل مفروضات نظریه انتخاب عقلایی را توصیف کرده و سپس انتقادهای متعدد از نظریه انتخاب عقلایی و پاسخ‌های این نظریه را بیان کرده است. در واقع نظریه مذکور در حالی که پیچیدگی انگیزه امتنانی را تشخیص می‌دهد چنین تصور می‌کند که افراد به دنبال منافع شخصی خود هستند. تصور نظریه انتخاب عقلایی این است که افراد دارای لوازم انتخاب بهترین کنش یعنی ظرفیت عقلایی، زمان و جدا بودن از احساسات هستند. بنابراین چنین نشان داده می‌شود که افراد به گونه‌ای دست به انتخاب می‌زنند که گویا فایده مورد انتظار را بیشینه می‌سازند. انتقاد از این نظریه نیز از چهار منظر صورت گرفته است؛ اول از جانب بدعت‌گذارانی که بر عقلانیت محدود تاکید دارند. دوم انتقادی جامعه شناختی مبنی بر اینکه نظریه انتخاب عقلایی اهمیت چندانی برای ساختار اجتماعی و شیوه‌های تبیین کل‌گرایانه قائل نمی‌شود. سوم انتقاد روان‌شناسان مبنی بر اینکه افراد اغلب رفتار عقلایی ندارند و از لحاظ انگیزه و روان‌شناسی موجوداتی پیچیده هستند و بالاخره انتقاد از جانب رشته اصلی علوم سیاسی مبنی بر اینکه مفروضات انتخاب عقلایی غیرمعقول بوده و پیش‌بینی‌های این مدل صحت ندارد.

«دیدگاه فمینیستی» نیز عنوان فصل پنجم است که توسط خانم جنی چپمن^۳ استاد عالی رتبه سیاست در دانشگاه استراچ کلاید به رشته تحریر درآمده است این فصل در سه بخش ترتیب یافته است. نخستین بخش به معرفی برنامه‌کاری اصلی فمینیسم مدرن، از ریشه آن در نظریه جنسیت گرفته تا مفاهیم سیاسی محوری آن مانند «هرچیز شخصی، سیاسی نیز هست»، «گستره عمومی و

1. Hugh Ward

2. Essex

3. Jenny Chapman

خصوصی» و «دموکراسی فمینیستی» می‌پردازد. بخش دوم به برخی مشکلاتی که توسط این برنامه کاری مطرح شده و پراکندگی متعاقب فمینیسم اختصاص دارد. بخش سوم نیز بر حضور ناهمگون فمینیسم در برخی رشته‌های فرعی منتخب علوم سیاسی و چالش‌های آینده آن تمرکز می‌کند. ظهور فمینیسم رادیکال و نهضت آزادی زنان تاثیر عمده‌ای بر نحوه تعریف دانشمندان علوم سیاسی از سیاست گذاشت. فمینیسم رادیکال معتقد به دوگانگی جنسیتی ظالمانه به عنوان عامل مشترکی که زیربنای روابط سیاسی را تشکیل می‌دهد بود و این امیدواری انقلابی را ایجاد کرد که آزادی زنان می‌تواند آن را متحول سازد. هدف این پروژه آن بود که کل نظام سکسیسم و قدرت پدر سالار مبتنی بر پایه جنسیت را آشکار سازد. جلوه‌های این نظام در ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، در زبان و انگاره‌های فرهنگی مردان و زنان، در سرکوب جنسی آنان و کنترل مذکر بر بازتولید زنان و در خشونت مذکر بر علیه زنان قابل رؤیت است. استراتژی‌های تجویزی فمینیست‌ها بیشتر عبارت بودند از «سرپرستی مشترک»، «ایجاد یک جهان سیاسی غیرسلسله مراتبی و بدون ساخت» (دموکراسی فمینیستی) و «لسبانیسم سیاسی».

دیوید هوارث^۱ در فصل ششم، نظریه گفتمان را مورد نظریه پردازی قرار داده است. نظریه گفتمان با نقش معنادار رفتارها و ایده‌های اجتماعی در زندگی سیاسی سر و کار دارد این نظریه به تحلیل شیوه‌های می‌پردازد که طی آن سیستم‌های معانی یا گفتمان‌ها، فهم مردم از نقش خود در جامعه را شکل می‌دهند و بر فعالیت‌های سیاسی آنان تاثیر می‌گذارند. برای این کار تحلیل‌گر سعی در درک چگونگی تولید کارکرد و تحول گفتمان‌هایی می‌کند که فعالیت کارگزاران اجتماعی را ساخت می‌دهند. در تلاش برای درک این موضوعات پژوهشی، تحلیل‌گر گفتمان اولویت را به مفاهیمی مانند «ضدیت»^۲، «عاملیت»^۳، «قدرت» و «سلطه» می‌دهد و از علوم تفسیری مانند هرمنوتیک، فایده‌شناسی، ساختارگرایی و شالوده‌شکنی الهام می‌گیرد. این فصل متشکل از چهاربخش است. بخش اول به ارائه پیش زمینه‌ای در مورد توسعه نظریه گفتمان می‌پردازد. بخش دوم برخی از مهم‌ترین ویژگی‌های این دیدگاه را مورد بررسی قرار می‌دهد بخش سوم با بررسی پدیده ناچریسم نشان می‌دهد چگونه نظریه گفتمان به حل مشکلات تجربی اقدام می‌کند و بالاخره بخش پایانی به ارزیابی مهم‌ترین انتقادات وارد شده بر این نظریه می‌پردازد. در عین حال نویسندگان کتاب، مارکسیسم را از مجموعه رهیافت‌های علوم سیاسی حذف کرده‌اند. به نظر آنان در نظر گرفتن مارکسیسم به عنوان یک رهیافت متمایز در رشته علوم سیاسی کاری دشوار است. زیرا غایت استدلال آن به چالش گرفتن موجودیت علوم سیاسی به عنوان یک رشته مجزا است

1. David Howarth

2. Antagonism

3. Agency

بخش دوم کتاب نیز به پرسش‌های روش‌شناختی یعنی تحلیل کیفی روش‌های کمی، روش مقایسه‌ای و بحث کارگزار و ساختار پاسخ می‌دهد. این امر از آن جهت صورت می‌گیرد که شش رهیافت علوم سیاسی مطرح در این کتاب دارای ترجیحات ویژه‌ای در مورد شیوه‌های خاص توضیح و جهت‌گیری روش‌شناختی هستند. برای مثال تحلیل‌گفتمان دارای موضعی نسبی‌گراست در حالی که رفتارگرایان نزدیک‌ترین موضع به پوزیتیویست‌ها را دارند. همچنین رهیافت‌های علوم سیاسی را می‌توان بر اساس اینکه دارای روش‌های کیفی یا کمی هستند، هم‌چنین تقسیم‌بندی کرد. خانم فیونادیواین^۱ در فصل هفتم به مروری بر روش‌های کیفی از جمله مشاهده مشارکت‌کننده در مصاحبه می‌پردازد مشاهده مشارکت‌کننده عبارت است از اینکه محقق خود را درون محیط اجتماعی مورد علاقه‌اش وارد می‌سازد و به مشاهده مردم در محیط معمولی‌شان می‌پردازد.

دلیو، ال. میلر^۲ نیز در فصل هشتم به بررسی روش‌های کمی می‌پردازد. روش‌های کمی بر اساس سوال بنیادین «چه تعداد؟» بنا شده‌اند. این فصل با بحثی از انواع مختلف داده‌های کمی که فرصت‌های متفاوتی ایجاد می‌کنند شروع می‌شود و روش‌های آماری را که اغلب برای تحلیل داده‌های کمی از آنها استفاده می‌شود برمی‌شمارد. به طور کلی رهیافت‌های نهادی، فمینیستی و گفتمان روش‌های کیفی را بیشتر ترجیح داده‌اند. رهیافت‌های کمی به نحوی بسیار قوی در آثار رفتارگرایان و نظریه انتخاب عقلایی مورد استفاده قرار گرفته‌اند. به طور کلی رفتارگرایان به سبب دلمشغولی‌شان نسبت به رفتار فردی، برای ابطال‌پذیری گزاره‌های تئوریک، روش‌های کمی را مناسب‌تر یافته‌اند. هم‌چنین بسیاری از فمینیست‌ها به سبب دلمشغولی‌شان نسبت به فهم انسان به عنوان موجودی آگاه و اجتماعی به استفاده از روش‌های کیفی تمایل پیدا کرده‌اند. از سوی دیگر همان‌طور که دیواین در فصل هفتم نشان می‌دهد کار کمی روی مطالعات انتخاباتی را می‌توان توسط کارهایی که از تکنیک‌های کیفی بهره برده‌اند تکمیل کرد به نظر او روش‌ها باید مطابق با اهداف پژوهش انتخاب شوند و انتخاب ترکیبی از تحلیل کمی و کیفی را نباید از نظر دور داشت. در فصل نهم دشواری‌ها و عدم اطمینان‌های موجود در به کارگیری تحلیل مقایسه‌ای مورد بررسی واقع شده است. تام‌مک‌کی^۳ و دیوید مارش در این فصل بر این نظر تأکید می‌کنند که روش مقایسه‌ای ارائه نوعی مدرک تجربی در تلاش برای مقایسه نظام‌مند و آشکار میان پدیده‌های سیاسی است. بر این اساس سه نوع عمده از تحلیل مقایسه‌ای وجود دارد: مطالعات موردی کشورها در چارچوب مقایسه‌ای، مطالعات نظام‌مند تعداد محدودی از کشورها و مقایسات جهانی

1. Fiona Devine

2. W.L. Miller

3. Tom Mackie

بر پایه تحلیل آماری.

بحث در مورد سئوالهای روش شناختی در بخش دوم در فصل دهم توسط کولین هی که مرور و تفسیری بر مناظره ساختار - کارگزار ارائه می‌دهد، به پایان می‌رسد. معمایی که در کل علوم اجتماعی وجود دارد، این است که توضیح تا چه حد باید در رابطه با کنش‌های مستقل افراد در نظر گرفته شود و تا چه حد محصول زمینه یا ساختاری است که فرد در آن عمل می‌کند و بر آن کنترلی ندارد. کولین هی در این فصل نشان می‌دهد که ساختار و کارگزار منطقاً مستلزم یکدیگرند. یعنی یک ساختار اجتماعی یا سیاسی تنها به واسطه قید و بندهایی که بر کارگزار می‌زند یا فرصت‌هایی که برای آن تدارک می‌بیند، تداوم می‌یابد. یعنی تصور ساختار بدون حداقل تصویری اجمالی از کارگزاری که ممکن است تحت تاثیر آن باشد معنا ندارد. موضع او به خوبی نشان دهنده جهت‌گیری روش شناختی رئالیسم انتقادی است.

در بخش سوم کتاب، نظریه‌های دولت یعنی کثرت‌گرایی، نخبه‌گرایی و مارکسیسم مورد مطالعه قرار گرفته و تلاش شده است رهیافت‌ها و روش‌های یاد شده در بخش اول که در هر یک از این نظریه‌ها به کار بسته شده و موجب تفاوت آنها را فراهم ساخته شناسائی شوند. به طور کلی این بخش نشان می‌دهد که علوم سیاسی چگونه جنبه عینی و کاربردی به خود می‌گیرد. بر این اساس فصل یازدهم الی سیزدهم به ترتیب توسط مارتین اسمیت^۱، مارک ایوانز^۲ و جورج تیلمور^۳ به بررسی نظریه‌های پلورالیستی، الییتیستی و مارکسیستی دولت می‌پردازند.

کثرت‌گرایی همانگونه که مارتین اسمیت بیان می‌کند نظریه‌ای هنجاری، تجویزی و توصیفی است. هنجاری است از آن جهت که ادعا می‌کند بهترین شکل حکومت را نشان می‌دهد و از آن جهت که الگویی در مورد دولت‌های مطلوب ارائه می‌دهد تجویز نیز هست. این نظریه در نهایت در تحلیل خود از حکومت به شکل توصیفی عمل می‌کند کثرت‌گرایی بر خلاف مارکسیسم و نخبه‌گرایی از ضرورت فهم پیچیدگی جامعه مدرن و نتایجی که این پیچیدگی برای دولت و گروه‌ها دارد آگاه است. دموکراسی‌های مدرن خیلی پیچیده هستند و حکومت در آنها دشوار است. در عین حال این به معنای پراکندگی گسترده قدرت نیست چنان که نوکثرت‌گرایان نیز بر آن تاکید دارند.

فصل دوازدهم به بررسی دلمشغولی‌های نظری، تجربی، فلسفی، سازمانی و نهادی نظریه‌پردازان اصلی نخبه‌گرایی می‌پردازد و میزان مساعدت آنان به فهم ما از علوم سیاسی مدرن را مورد ارزیابی قرار می‌دهد. اصل اساسی دکترین نخبه‌گرایی این است که تاریخ سیاست، تاریخ

1. Martin Smith

2. Mare Evans

3. George Taylor

سلطه نخبه است. در نتیجه نظریه نخبه‌گرایی در تضاد با مفروضات اساسی لیبرالیسم درباره سیاست، سازمان حکومت و روابط مناسب میان دولت و جامعه مدنی قرار دارد. بنابراین ماهیت هر جامعه و اهداف آن توسط نخبگان آن تعیین و دست کاری می‌شود.

فصل سیزدهم نیز به دو قسمت کلی تقسیم شده است. قسمت اول به بررسی مباحث عمده در نظریه مارکسیستی دولت می‌پردازد. بدین منظور نظریات کارل مارکس، آنتونیو گرامشی، نیکوس پولاتزاس و باب چسوب مورد بررسی قرار می‌گیرد. توجه عمده این قسمت به پنج تحول در این زمینه است که عبارتند از: مبارزه با اکونومیسم، تاکید فزاینده بر استقلال دولت، تاکید فزاینده بر ساخت و تولید رضایت به عنوان پایه سلطه استیلاجویانه و توجه فزاینده بر سوژه‌های محاسبه‌گر به جای طبقه اجتماعی، با تاکید بر انتخاب‌گری استراتژیک. قسمت دوم این فصل نیز به بررسی مواضع انتقادی که توسط سنت‌های وبری، فمینیستی و زیست‌محیطی اتخاذ گردیده می‌پردازد. در فصل چهاردهم و پایانی نیز دیوید مارش به تقارباتها و تفاوت‌های میان نظریه‌های دولت پرداخته است. به نظر وی به شکل تفصیلی می‌توان گفت تقاربات میان این تئوری‌ها دارای شش جنبه است. اول اینکه هر یک از این دیدگاه‌ها می‌پذیرند که رقابت سیاسی در یک میدان بازی برابر واقع نمی‌شود بلکه گروه یا فردی ممکن است به خاطر موضع ساختاری‌اش برخوردار از شان و منزلتی ممتاز باشد. مورد دوم تقاربات آنها در خصوص نقش کارگزار و شکل دهی آن به نتایج و نهادهای سیاسی است. هم‌چنین در هر یک از دیدگاه‌های مذکور توجه روزافزونی به نقش دولت و لزوم جدی گرفتن آن وجود دارد. عامل چهارم تقاربات نیز اقتضایی بودن و دوری از جبرگرایی است تعداد معدودی از مارکسیست‌ها در حال حاضر نظریه مارکسیستی تاریخ را می‌پذیرند و نخبه‌گرایی جدید نیز بر اساس دیدگاهی کاملاً وبری پی‌ریزی شده است و بر به لحاظ معرفت‌شناختی نسبی‌گرا بود. بدین ترتیب که معتقد به امکان ارائه نظریه‌ای در باب تاریخ نبود. از سوی دیگر با توجه به اکثر تحولاتی که در هر سه سنت صورت گرفته است آنها اولویت را به سیاست می‌دهند. اولویت دادن به سیاست تحولی تازه در درون اندیشه مارکسیستی است که بیشتر مدیون گرامشی^۱ و تا اندازه‌ای مدیون تاثیر نظریات پسامارکسیستی مانند لاکلاو^۲ و موفه^۳ است.

در بخش نتیجه‌گیری کتاب نیز دیوید مارش و جری استوکر ابتدا به طرح رهیافتشان در علوم سیاسی می‌پردازند و در پایان نیز دو چالش محوری یعنی سؤالات معرفت‌شناختی و جهانی شدن را که معتقدند علوم سیاسی باید با آنها روبرو شود، مورد تحلیل و ارزیابی قرار می‌دهند. با تحلیلی متصفانه از کتاب می‌توان آن را به لحاظ تئوریک، اثری غنی به لحاظ سازماندهی

1. Gramsci

2. Laclau

3. Movffe

منسجم و به لحاظ تنوع، شامل نظریه‌ها و روش‌های مورد بررسی دانست. در عین حال مهم‌ترین ضعف تئوریک کتاب عدم تمایز دقیق و شفاف میان دو مفهوم رهیافت و نظریه است به گونه‌ای که در اغلب موارد این دو به جای یکدیگر مورد استفاده قرار گرفته‌اند. در پایان باید اذعان نمود که هر پژوهشگر علوم سیاسی برای توانمند شدن در عرصه نظریه‌پردازی ناگزیر از مطالعه این ترجمه گرانقدر است.

فرزاد پورسعید



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی